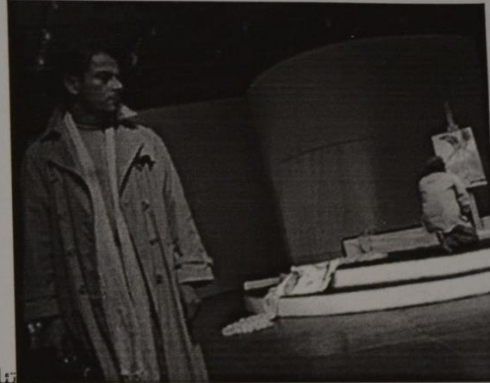


## واقعیت‌زدایی از موضوع و صحنه



تئاتر عرصه ابتکارات فردی است، این "ابتکار فردی" اصطلاحی کلی برای یک سری قانونمندی‌های جزئی و استقرایی دقیق است که به ترتیب به یک ساختار منسجم می‌انجامد که آن هم برآیند طرح یا پیرنگی حساب شده و دقیق است؛ چنین ساختاری در بطن خود با شکل‌دهی یک یا چند حادثه محوری و نیز شخصیت‌پردازی پرسوناژها و ارائه یک تم و حتی یک ژانر معین، تبدیل به یک نمایشنامه می‌شود و به راحتی هم می‌توان "روساخت" و "ژرفساخت" نمایشنامه را از هم جدا و تحلیل نمود. اما گاهی موضوعی سبب دلمشغولی نویسنده می‌شود و او به طرح یا پیرنگ که روابط علت و معلولی و به عبارتی سیر "چرا"یی حوادث و پرسوناژها را معین می‌نماید، توجه نمی‌کند. در نتیجه، موضوع یا تم تبدیل به عنصر اساسی متن می‌شود و محوریت از سایر عوامل ساختاری دیگر زایل می‌گردد؛ تا جایی که اثری "بی‌ساختار" شکل می‌گیرد که فقط بیانگر سلیقه ذهنی خود نویسنده است. معمولاً چنین آثاری حوزه خلاقیت و مانور ذهنی کارگردان را هم محدود می‌کنند و کارگردان با هر ترفندی باز نمی‌تواند نقص‌های متن را جبران نماید. نمایش "سه‌گانه میتراس" به نویسندگی "سیمین امیریان" و کارگردانی "امیر دژاکام" که در سالن چهارسوی مجموعه تئاترشهر اجرا می‌شود، نمونه‌ای از این نوع رویکرد به متن و اجراست. متن نمایش "سه‌گانه میتراس" به قلم "سیمین امیریان" در حقیقت نمایشنامه نیست، بلکه سه "صحنه نوشتار" است که در هیچ کدام سیر "چرا"یی حوادث و علت‌های حضور پرسوناژها و حتی ادله قانع‌کننده و باورپذیری برای نوع تفکر آنها ارائه نشده است. وقتی در یک متن رویکردی تحلیل نشده غالب باشد، متن ساختگی و ناقص است. در "صحنه نوشتار" اول اشاره شده که طبق اراده و سلیقه یک نفر همه نادان‌ها باید نابود شوند و فقط خردورزان و اندیشمندان بمانند. این قضاوت و قیاس نظری به معنای آن است که بی‌خردی یک گناه فردی و خودبه‌خودی محسوب می‌شود و در آن زمینه‌های اجتماعی طبق خواسته‌های یک مرد "رومی‌مآب" نادیده گرفته شده که دال بر بی‌خردی خود همین آقای

ظاهراً خردمند است؛ یعنی همه چیز به "تابع و قرارداد ذهنی" نویسنده برمی‌گردد و موضوع بر پایه یک شرایط واقعی اجتماعی به تحلیل درنیامده است؛ "سیمین امیریان" در پردازش موضوع ساده نمایش آن را در پرده‌ای از ابهام قرار داده است؛ او به تأویل‌ها، تعبیر نجومی و کیهان‌شناسی روی می‌آورد و می‌کوشد یک فرمول ذهنی ابداعی بیافریند تا همه چیز باورپذیر گردد، اما فراموش می‌کند که تأویل‌هایش پایه و اساس علمی و مستدل ندارند و خودشان هم تابع‌ها و قراردادهای ذهنی دیگری هستند که او بنا به میل شخصی‌اش وارد متن می‌کند. این "خودابداعی" که بدون پس‌زمینه شناخت ساختار نمایشنامه رخ داده نمایش را تا حد یک "غرابت نمایشی" صرف تنزل داده است. در "صحنه نوشتار" دوم باز با تابع ذهنی دیگری روبه‌رو هستیم؛ مردی که تا حدی دلخور از همه چیز است همانند مرد "رومی‌مآب" صحنه نوشتار اول می‌خواهد با یک انفجار عده زیادی را نابود کند. او در دیالوگ‌هایش علت این کار را به اسیر شدن انسان در چرخه تکنولوژی و ابزارهای صنعتی نسبت می‌دهد، اما آیا این می‌تواند برای چنین اقدام هولناکی دلیل واقع شود؟ یعنی هر کس دلخور شد باید دنیا را نابود نماید؟ در دنیای نمایش علت‌ها و انگیزه‌ها معمولاً مهم‌تر از حادثه‌ای هستند که اتفاق می‌افتد و در حقیقت بخش تحلیلی و بسیار مهمی که باید روی صحنه نشان داده شود تا تماشاگر اقدام نهایی را باورپذیر و مرتبط بداند، شکل‌گیری این علت‌هاست؛ مثلاً در ورسیون‌های نمایش "مده‌آ" اثر "اورپید" و "زان آنوی" کشته شدن فرزندان به دست "مده‌آ" تماماً حاصل اتفاقات قبل از آن است که مادری را به هیولایی تبدیل می‌کند تا به همه غرائز غیرانسانی و وحشیانه‌اش

میدان

در دو بخش بعدی نمایش "سه‌گانه میتراس" که در اصل هر دو، یک بخش محسوب می‌شود، "سیمین امیریان" خواسته است یک "مده‌آ"ی جدید بیافریند که خط کلی داستانی آن را از نمایشنامه‌های فوق گرفته، اما نتوانسته آن را تحلیل‌پذیر نماید. پرسوناژش اصلاً شخصیت‌پردازی نشده است. ضمناً "امیریان" در نهایت با قائل شدن به یک وجه افتراق در پایان‌بندی نمایش تا حدی از نحوه پایان‌بندی نمایشنامه‌های "زان آنوی" و "اورپید" فاصله می‌گیرد تا وجهت تازه‌ای به چنین زنی بدهد، ولی واقعیت آن است که پرسوناژ زن بخش‌های دوم و سوم نمایش "سه‌گانه میتراس" یک "مده‌آ"ی بدلی است. نمایش "دوگانه میتراس" که به غلط سه‌گانه معرفی شده، از لحاظ متن عاری از هر گونه غایت‌مندی، روشنگری و جذابیت متون نمایشی است.

امیر دژاکام که کارگردانی نمایش "سه‌گانه میتراس" را به عهده دارد سعی کرده در اجرا برخی از نقص‌ها را به کمک میزانش و بازی خوب بازیگرانش جبران نماید؛ بازی "مرتضی رستمی" و "بهرام ابراهیمی" به طور نسبی و به رغم تحلیل نشدن پرسوناژها در متن، تا حدی قابل تأمل است. "نسیم ادبی" نیز در بخش آخر خوب بازی می‌کند، اما در بخش اول متأسفانه به علت طراحی لباس نامناسب و پوشیده بودن بدون دلیل بخشی از صورتش از ارائه نسبی نقش بازمی‌ماند. به طور کلی طراحی لباس‌ها به جز لباس "ایکار" زیاد جالب نیست. طراحی نور در حد یک آراستگی ساده و در مواردی نیز با اغراق همراه شده است. استفاده از ویدئوپروژکشن هیچ کمکی به نمایش نکرده و مخصوصاً نمایشی که تصویر زن را نشان می‌دهد کاملاً

مزاحم و اضافی است، زیرا خود زن در صحنه حضور دارد، حرف می‌زند و حرکت می‌کند. معلوم نیست "امیر دژاکام" چرا اصرار داشته که از ویدیوپروجکشن استفاده نماید. به علت رویکرد صرفاً قیاسی و کلی نویسنده و کارگردان به پیش شرطهای موضوعی و قراردادی نمایش، اجرای اثر در هر سه صحنه با عدم سنخیت ساختاری فرم روبه‌روست. گرچه کارگردان سعی کرده بخش اول و بخش پایانی را تا اندازه‌ای از طریق لباس پرسوناژها به هم نزدیک کند، اما چون این دو بخش در ارتباط تنگاتنگ با صحنه میانی نمایش که با لباس و شاکله امروزی اجرا می‌شود نیستند، ترفند "نشابه ظاهری لباس" در بخش اول و پایانی نمایش به هماهنگی کلیت اجرا کمک نکرده و آن را متناقض‌تر نشان می‌دهد. میزانشن‌ها در کل معمولی و در مواردی تا حدی زیبا و شاخص هستند. طراحی صحنه هیچ‌ما به ازایی از مکان خاص نمایش به تماشاگر نمی‌دهد. ضمناً متأسفانه نویسنده متن هم به زمان و مکان نمایش دقیقاً اشاره نکرده است.

امیر دژاکام در هدایت بازیگران و ارائه برخی میزانشن‌ها موفق است، اما بعضی واقعیت‌های ارائه نشده متن حاکی از آنند که نمایش "سه‌گانه میتراس" به علت ضعف ساختاری متن و حتی عدم پردازش درست و کامل موضوع، عاری از ظرفیت و دلالت‌گری‌های نمایشی لازم برای ارتباط با تماشاگر است و اجرا هم در کل نتوانسته وجاهتی ثانویه به متن بدهد.

حسن پارسایی